



دانشگاه قم

دانشکده الهیات

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی

عنوان:

بررسی و نقد انسان محوری الحادی از دیدگاه نهج البلاغه

استاد راهنما:

دکتر عباس ایزد پناه

استاد مشاور:

دکتر محمد هادی مفتاح

نگارنده:

علی یوسفی

زمستان ۱۳۹۰



تقدیم به:

مولای متقیان امیر مؤمنان امام علی ابن ابیطالب علیه السلام و تقدیم به روح پرفتنوح امام راحل و شهدای انقلاب اسلامی به خصوص پدرم که از او آموختم هر آنچه را که باید می آموختم ، سردار سرفراز سپاه توحید شهید احمد یوسفی.

تقدیر و تشکر :

سپاس خدای را که با نور انبیا و چراغ هدایت اولیائش مسیر شناخت خود را بر بشریت گشود و ما را در این راه یاری نمود. در اینجا لازم می دانم که تقدیر و تشکر خالصانه خود را نسبت به اساتید معظم که در نگارش این رساله زحمات وافری را متحمل شدند ابراز دارم؛ خصوصاً استاد گرانقدر دکتر عباس ایزدپناه که در این رساله بنده را راهنمایی نمودند و استاد معظم دکتر محمد هادی مفتاح که با مشاورت ایشان این مسیر را پیمودم. همچنین از همسر و فرزند عزیزم که در این سال های طولانی تحصیل متحمل سختی ها و زحمات فراوان شده اند و مادر و برادران و عموی عزیزم که با کمک های خود همواره در این مسیر پشتیبان بنده حقیر بوده اند تشکر صمیمانه خود را ابراز می دارم.

چکیده :

مباحث انسان شناختی از مهمترین مباحثی است که در بین فیلسوفان و اندیشمندان و حتی در ادیان مطرح است و این مباحث تا آنجا پیش رفته که انواع نظریه های مختلف در مورد انسان و ابعاد وجودی اش پا به عرصه ظهور گذاشته است. این رساله به نقد و بررسی شاخص ترین مکتب انسان محور الحادی ، یعنی مکتب «ژان پل سارتر» با استفاده از مبانی انسان شناختی امام علی (ع) در نهج البلاغه می پردازد. سارتر که خود را یک اگزیستانسیالیست می داند، نظریه های خود را بر پایه اعتقاد به آزادی بی حد و حصر انسان بنا نهاده است. برای اینکه آزادی انسان هیچگونه قید و شرطی نداشته باشد ، به انکار ماهیت اولیه ، طبیعت مشترک و فطرت و ارزشهای اخلاقی ثابت و عقلی و طبیعی و همچنین انکار ضرورت و از همه مهمتر انکار خدا می پردازد. چون انسان آزاد است پس مسئولیت شدیدی دارد. زیرا همه چیز را باید خودش بسازد و مسئول همه چیز خودش است، حتی مسئول ساختن خود. وقتی انسان فهمید که اینگونه مسئول همه چیز است پس دلهره شدیدی به او روی می آورد ،دلهره ای دردناک و خانمان سوز . زیرا تنهاست و خدایی وجود ندارد تا به او امیدوار باشد.

بیانات امام علی علیه السلام در نهج البلاغه ، بر اساس آموزه های الهی بسیاری از نظریات سارتر را مردود می کند و انسان را دارای آزادی و اختیار ولی نه آزادی مطلق، بلکه آزادی و اختیار در محدوده امکاناتش میداند؛ چه امکانات عقلی و چه امکانات اخلاقی و شرعی. ایشان آزادی بدون قید و شرط را، موجب نابودی و هلاکت انسان و مهمترین و ارزشمندترین گونه آزادی را، آزادی معنوی میداند . از نظر علی(ع) انسان دارای طبیعت مشترک و فطرت الهی است و دارای نیروی اندیشه و توانایی های بسیار و دارای آزادی است. اصول اخلاقی صرف نظر از دین و وحی، ثابت و عقلانی می باشد، که انسان به تنهایی آن را درک می کند. مسئولیت انسان فقط به دلیل آزادی او نیست ؛ بلکه مسئولیت بشری عرصه گسترده تری دارد. در این تفکر انسان با امید به خدا حتی از سخت ترین رویدادها با کمترین دلهره و اضطراب عبور می کند و قدرت غلبه بر مشکلات به دلیل اعتقاد به خدا در او بیشتر است. در پایان باید گفت که امام علی(ع) خدا محوری را پایه و اساس می داند و برای انسانی ارزش قائل است که، محوریت او در سایه محوریت و اصالت الهی باشد .

کلمات کلیدی: انسان ، نهج البلاغه ، انسان محوری الحادی، سارتر، اگزیستانسیالیسم.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه.....
۲	موضوع تحقیق.....
۲	اهمیت موضوع.....
۲	فرضیه ها.....
۳	اهداف تحقیق.....
۳	پیشینه تحقیق.....
۳	ساختار رساله.....
۴	فصل اول : انسان محوری در فلسفه غرب.....
۵	۱-۱ . پیش زمینه ها وسیر تکوین انسان محوری در فلسفه غرب.....
۵	۱-۱-۱ . انسان محوری در یونان باستان؛ سوفسطاییان.....
۶	۱-۱-۲ . واکنش به سوفسطاییان؛ سقراط، افلاطون و ارسطو.....
۷	۱-۱-۳ . فلسفه جدید غرب و احیای انسان‌مداری؛ بیکن و دکارت.....
۱۲	۱-۱-۴ . انسان محوری نزد فلاسفه تجربی؛ لاک، بارکلی و هیوم.....
۱۴	۱-۱-۵ . کانت نقطه اوج نظریه‌پردازی درباره انسان محوری.....
۱۶	۱-۱-۶ . انسان محوری در فلسفه‌های ایده‌آلیستی.....
۱۸	۱-۱-۷ . نیچه؛ مرگ خدا و خواست قدرت انسان.....
۱۹	۱-۱-۸ . انسان محوری در فلسفه لذت‌گرایی و پراگماتیستی.....
۲۳	۱-۱-۹ . پدیدارشناسی و انسان محوری.....

- ۱-۱-۱۰ . هیدگر و واکنش به انسان محوری..... ۲۵
- ۱-۱-۱۱ . فلسفه‌های تحلیلی و انسان محوری..... ۲۸
- ۲-۱ . نگاهی به مکتب‌های اگزیستانسیالیستی، نقطهٔ اوج انسان محوری..... ۲۹
- ۱-۲-۱ . معنای اگزیستانسیالیسم..... ۲۹
- ۲-۲-۱ . مکتب اگزیستانسیالیسم..... ۳۰
- ۳-۲-۱ . تاریخچه..... ۳۱
- ۱-۳-۲-۱ . قرن نوزدهم..... ۳۲
- ۲-۳-۲-۱ . اوایل قرن بیستم..... ۳۴
- ۳-۳-۲-۱ . بعد از جنگ جهانی دوم..... ۳۵
- ۴-۲-۱ . اصول و مسائل مورد اتفاق اگزیستانسیالیست‌ها..... ۳۷
- ۱-۴-۲-۱ . تفرد انسانی..... ۳۷
- الف: (درمقام شناخت) نفی دستگاهها و نظامهای فلسفی پیشین از افلاطون تا هگل..... ۳۷
- ب: (درمقام عمل) نفی توده ای شدن فرد انسانی..... ۳۸
- ۲-۴-۲-۱ . درون ماندگاری..... ۳۹
- ۳-۴-۲-۱ . آزادی..... ۴۰
- ۴-۴-۲-۱ . گزاف بودن جهان..... ۴۷
- ۵-۴-۲-۱ . اوضاع و احوال مرزی..... ۵۰
- ۶-۴-۲-۱ . نحوه ارتباط و ابلاغ پیام..... ۵۲
- ۳-۱ . مکتب ژان پل سارتر، نقطهٔ اوج انسان محوری الحادی..... ۵۳
- ۱-۳-۱ . تاریخچه زندگی سارتر..... ۵۳
- ۲-۳-۱ . الحاد سارتر..... ۵۷
- ۳-۳-۱ . هستی ضرورت نیست بلکه هستی یک امکان است..... ۵۹
- ۴-۳-۱ . تقدم وجود بر ماهیت به معنای آزادی..... ۶۵
- ۵-۳-۱ . وضعیت..... ۶۹
- ۶-۳-۱ . فقدان ملاک و الگوی اخلاقی در اگزیستانسیالیسم..... ۷۰

۷۴ ۷-۳-۱ . مسئولیت
۷۶ ۸-۳-۱ . دلهره
۷۷ مروری بر فصل
۷۸ فصل دوم : انسان و امور انسانی از دیدگاه نهج البلاغه
۷۹ ۱-۲ . آفرینش انسان
۸۰ ۱-۱-۲ . انسان موجودی دو ساحتی
۸۲ ۲-۱-۲ . استقلال روح در نهج البلاغه
۸۶ ۳-۱-۲ . اصالت روح
۸۷ ۲-۲ . سرشت انسانی
۸۷ ۱-۲-۲ . طبیعت مشترک انسانی
۸۸ ۱-۱-۲-۲ . مقصود از طبیعت مشترک
۸۹ ۲-۱-۲-۲ . دلایل طبیعت مشترک انسانی
۹۱ ۳-۱-۲-۲ . بالقوه بودن برخی از عناصر طبیعت مشترک
۹۱ ۴-۱-۲-۲ . خیر یا شر بودن طبیعت انسانی
۹۳ ۲-۲-۲ . فطرت الهی
۹۶ ۳-۲ . آگاهی و تعقل
۹۶ ۱-۳-۲ . عقل
۹۷ ۲-۳-۲ . آگاهی
۹۹ ۳-۳-۲ . امامت علم و آگاهی نسبت به عمل
۱۰۲ ۴-۲ . قدرت و توانایی انسان
۱۰۴ ۱-۴-۲ . قدرت طلبی
۱۰۴ ۲-۴-۲ . تنوع در قدرت طلبی
۱۰۶ ۳-۴-۲ . عوارض سوء قدرت
۱۰۷ ۴-۴-۲ . تربیت علوی در زمینه قدرت
۱۱۲ ۵-۲ . آزادی و مسئولیت از منظر نهج البلاغه

۱۱۲ ۱-۵-۲ . آزادی
۱۱۴ ۱-۱-۵-۲ . آزادی طبیعی و ذاتی
۱۱۴ ۲-۱-۵-۲ . آزادی شخصی
۱۱۸ ۳-۱-۵-۲ . آزادی های سیاسی
۱۲۶ ۴-۱-۵-۲ . آزادی بیان
۱۳۰ ۵-۱-۵-۲ . آزادی معنوی
۱۳۵ ۶-۱-۵-۲ . راز آزادی
۱۳۶ ۲-۵-۲ . مسئولیت و رابطه آن با آزادی
۱۳۸ ۱-۲-۵-۲ . احساس مسئولیت رهبران صالح نسبت به سرنوشت جامعه
۱۴۳ ۲-۲-۵-۲ . احساس مسئولیت نسبت به عملکرد کارگزاران و زیر دستان خود
۱۴۹ ۳-۲-۵-۲ . تقسیم مسئولیت ها براساس ارزیابی استعدادها و ضوابط
۱۵۱ الف - معیارها و ضوابط اخلاقی
۱۵۳ ب - معیارها و ضوابط مدیریتی (براساس استعداد) در تقسیم مسئولیت ها
۱۵۵ ۶-۲ . روابط انسان
۱۵۵ ۱-۶-۲ . رابطه انسان با جهان
۱۵۸ ۲-۶-۲ . رابطه انسان با انسان
۱۵۹ ۱-۲-۶-۲ . صراحت
۱۵۹ ۲-۲-۶-۲ . صداقت
۱۶۰ ۳-۲-۶-۲ . احترام
۱۶۰ ۴-۲-۶-۲ . استقلال و آزادی
۱۶۰ ۳-۶-۲ . رابطه انسان با خداوند
۱۶۱ ۱-۳-۶-۲ . رابطه حسی و مادی
۱۶۱ ۲-۳-۶-۲ . رابطه اعتباری
۱۶۱ ۳-۳-۶-۲ . رابطه معنوی
۱۶۷ ۷-۲ . سعادت و کمال

۱۶۷مراتب انسان..... ۱-۷-۲
۱۷۱انسان کامل در نهج البلاغه..... ۲-۷-۲
۱۷۵دوری از دنیاپرستی..... ۱-۲-۷-۲
۱۷۵بصیرت و آگاهی..... ۲-۲-۷-۲
۱۷۶گام در مسیر شناخت و هدایت..... ۳-۲-۷-۲
۱۷۷تقوی و پرهیزکاری..... ۴-۲-۷-۲
۱۷۸یاد خدا و آخرت..... ۵-۲-۷-۲
۱۷۸استفاده از فرصت ها..... ۶-۲-۷-۲
۱۷۹ارتباطات ارزشمند اجتماعی..... ۷-۲-۷-۲
۱۷۹مبارزه با نفس..... ۸-۲-۷-۲
۱۸۰انسان کامل خلیفه الهی..... ۳-۷-۲
۱۸۳مروری بر فصل.....

فصل سوم : نقد و بررسی انسان محوری الحادی از دیدگاه نهج البلاغه..... ۱۸۴

۱۸۶بررسی و نقد الحاد سارتر..... ۱-۳
۱۹۰نقد و بررسی دلایل سارتر بر الحاد..... ۲-۱-۳
۱۹۱تصور اول سارتر بر امتناع وجود خدا و نقد آن..... ۱-۲-۱-۳
۱۹۶تصور دوم سارتر بر امتناع وجود خدا و نقد آن..... ۲-۲-۱-۳
۱۹۹بررسی و نقد دیدگاه سارتر درباره ماهیت انسان..... ۲-۳
۲۰۰دیدگاه سارتر درباره ماهیت انسان..... ۱-۲-۳
۲۰۱دلایل سارتر بر نفی ماهیت انسانی و نقد آن..... ۲-۲-۳
۲۰۱آزادی کامل انسان دلیل بر نفی ماهیت..... ۱-۲-۲-۳
۲۰۹صیروت..... ۲-۲-۲-۳
۲۱۴عدم وجود خدا دلیل بر نفی ماهیت..... ۳-۲-۲-۳
۲۱۶بررسی و نقد دیدگاه سارتر پیرامون آزادی و نفی اخلاق..... ۳-۳
۲۲۲بررسی و نقد دیدگاه سارتر پیرامون مسئولیت..... ۴-۳

۲۲۶	۳-۵ . بررسی و نقد سخن سارتر پیرامون دلهره و اضطراب.....
۲۲۷	۳-۶ . نقد نظر سارتر پیرامون کمال انسان از دیدگاه نهج البلاغه.....
۲۳۲	مروری بر فصل.....
۲۳۴	نتیجه گیری.....
۲۳۵	منابع و مأخذ.....

مقدمه :

امام علی علیه السلام انسانی از زمره دیگر انسان ها نبود ، و در میان بزرگان تاریخ نیز افرادی چون او را نمی توان یافت. تاریخ، آن گونه که امروزی ها نگاهشده اند ، نمی تواند قدر انسانی چون او را دریابد .

آن سان که غربی ها نگاهشده اند ، تاریخ غلبه انسان ها بر طبیعت است در جهت تمتعی مسرفانه. آنان ، به مقتضای همین روح عصیانگری که در بشر امروز دمیده شده است ، انگاشته اند که پیشینیان نیز غایتی جز این نداشتند ، و لذا از حقیقت وجود انسان بر کره خاک غفلت کرده اند .

حیات انسان در این سیاره کوچک که سفینه ای آسمانی بر پهنه اقیانوس بیکران فضای اثیری است ، تاریخ دیگری نیز دارد که تاریخ باطنی او است. انسان ظاهری دارد و باطنی ، جسمی دارد و روحی... و آنان که روح را و فطرت را و خدا را انکار دارند عجب نیست اگر زندگی بشر را منحصر به دنیای خاکی بدانند و به تبع آن ، امروز عنوان (بزرگان تاریخ) را فقط به کسانی اطلاق کنند که راه تصرف مسرفانه و بی محابای انسان را در طبیعت همواره داشته اند .

آنان انسان را معده ای بزرگ می بینند که در طول تاریخ ابزارهای مناسبی برای سیر و پروردن و تمتع هر چه بیشتر از لذات حیوانی یافته است. و از این رفتار تعبیر به آزادی و آزادگی می کنند. وقتی تعریف انسان این باشد، نهایت کار انسان مشخص است و آن چیزی نیست جز قدرت طلبی ها و تعارض ها که بر خود بینی و خود پرستی و استکبار انسان ها بنا گشته. این شعور ناقص نیز از آنجا که متعرض حیات باطنی انسان ها نمی گردد نمی تواند موجودیت انبیا و اوصیا و اسباط ایشان و معماران خانه حقیقت را معنا کند و بنابراین ، هرگز نباید توقع داشت که بجز از ظاهر انسانی سخنی بگویند.

چرا این ظاهر بینی بر بشر امروز غلبه یافته است و او را تا بدین همه به سراب اندیشی و تنگ نظری کشانده؟ هر چه هست انسان امروز اگر چه هنوز مبدأ شمارش روزها و سالها را بر هجرت این رسول و تولد آن دیگری نهاده است ، اما دیگر قدرت انبیا را نمی شناسد و تا این جهل باقی است قدر علی(ع) را نیز نخواهد یافت ، چرا که او نیز از احیاگران حیات باطنی انسان و بنیانگذاران خانه حقیقت است .

اکنون ما در این گفتار و نوشتار بر آنیم که به اندازه فهم خود از دریای خروشان علوی جرعه گیریم و به مقابله با توهم خدانسانانه انسان محور برویم .

موضوع تحقیق:

نقد و بررسی انسان محوری الحادی از دیدگاه نهج البلاغه، موضوعی است که با استمداد از صاحب آن علی ابن ابیطالب علیه السلام گام در آن می نهیم و امید است که به حول و قوه الهی این مجاهدت علمی را سربلند و سرفراز طی کنیم.

مهمترین و شاخص ترین مکتب الحادی انسان محور که الحاد را علناً اعلام می دارد مکتب ژان پل سارتر است . به همین دلیل ما در این رساله محور بحث را نقد و بررسی این مکتب قرار دادیم به دلیل گستردگی مطالب همین را کافی دانستیم.

اهمیت موضوع :

نهج البلاغه رود خروشان است که سرشار از معارف الهی و انسانی است و ضروری است هر آن که قصد قدم نهادن در مسیر انسان شناسی را دارد از این بیانات گهر بار بهره جوید .

نهج البلاغه به تمامی ابعاد وجودی انسان توجه دارد و یک کتاب انسان شناسی و بالاتر از آن خدانشناسی بی نظیر است.

باتوجه به برجستگی مسئله انسان محوری در فلسفه جدید غرب و چالش برانگیز بودن آن در دنیای اندیشه امروز و بخصوص در کشور ما و جهان اسلام ضرورت و اهمیت پرداختن به این موضوع کاملاً مشخص است. باید توجه داشت که این تفکرات انسان محور بویژه شاخه الحادی آن تنها در حد گفتار و نوشتار نیستند، بلکه در جوامع امروزی پایه و ارکان ایدئولوژی ملت ها و دولت ها گردیده و تأثیر مستقیم بر زندگی بشر دارند. لذا ما به دلیل اهمیت موضوع بر آن شدیم که رساله پیش رو را بر این موضوع بنیان نهیم.

فرضیه ها :

علی (ع) انسان محوری را در پرتو خدا محوری و ولایت الهی و نبوی می نگرد.

انسان منهای خدا و دین، در نگرش علی (ع) هیچ محوریتی ندارد.

انسان در نگرش حضرت همان انسان در مکتب های انسان مدار الحادی غربی نیست.

انسان محوری الحادی تفکری ناقص و متناقض پیرامون انسان و امور انسانی است.

اهداف تحقیق:

در پایان باید متذکر شویم که هدف ما در این رساله اثبات این فرضیه است که امیر مؤمنان علی (ع) به انسان در پرتو محوریت خداوند متعال توجه می کند و انسان به تنهایی آنگونه که در مکتب های الحادی غربی بیان شده محوریت ندارد بلکه در سایه خدا محوری و ولایت الهی و نبوی ارزش و منزلت و کرامت واقعی خود را می یابد. همچنین هدف دیگر ما توسعه نهج البلاغه پژوهی فلسفی و گسترش فلسفه اسلامی در جنبه انسان شناسی فلسفی است. همچنین وارد ساختن نهج البلاغه به عرصه تعلیم و تربیت حوزوی و دانشگاهی از اهداف اصلی این نوشتار میباشد.

پیشینه تحقیق:

پیرامون پیشینه این موضوع و مروری بر کارهای انجام شده توسط دیگران، قابل ذکر است که در مورد این موضوع خاص موردی مشاهده نشده است. البته تفاسیر و شرح های نهج البلاغه بویژه شرح استاد علامه جعفری و جلد اول شرح او و پس از آن تأملات استاد مطهری به طور گذرا در برخی موضوعات مرتبط با این موضوع و همچنین کتاب انسان کامل در نهج البلاغه علامه حسن زاده و چند کتاب دیگر، پیرامون انسان شناسی اسلامی بحث و بررسی شده است لکن به اشکال دیگر.

ساختار رساله:

رساله حاضر با موضوع نقد و بررسی انسان محوری الحادی از دیدگاه نهج البلاغه، متشکل از سه فصل است. در فصل اول انسان محوری در فلسفه غرب را مورد بررسی قرار داده و در فصل دوم به بیان دیدگاه های امام علی (ع) در نهج البلاغه پیرامون انسان می پردازیم و در فصل سوم اقدام به نقد مکتب انسان محوری الحادی ژان پل سارتر بوسیله بیانات امام در نهج البلاغه می کنیم.

امید است مورد عنایت مولی الموحدین امیر المؤمنین امام علی ابن ابیطالب قرار گیرد.

فصل اول

انسان محوری در فلسفه غرب

۱-۱. زمینه ها و سیر تکوین انسان محوری در فلسفه غرب :

انسان محوری^۱ در طول تاریخ فلسفه غرب، به شکل های گوناگون ظهور یافته است. بیان مصادیق و جلوه های گوناگون آن در طول تاریخ حیات فلسفی غرب و بررسی جوانب مختلف آن نیازمند مجال وسیع دیگری است. اما در ای نجا ، فقط به زمینه ها و خطوط برجسته انسان محوری در سیر تکوین فلسفه غرب اشاره می کنیم.

۱-۱-۱. انسان محوری در یونان باستان؛ سوفسطاییان :

اگر بخواهیم در تاریخ اندیشه بشری به تعقیب و نشانه یابی انسان مداری پردازیم، پیش از هر چیز باید از سوفسطاییان شروع کنیم. سوفسطاییان، دانشمندان و فرهیختگان دوران یونان باستان بودند که در علوم رایج زمان خود، به ویژه دستور زبان و فن معانی و بیان مهارت داشته و در مباحثات و مناظرات و وکالت در دعاوی حقوقی تخصص کافی داشتند. در نظر سوفسطاییان مبدأ اصلی و مهم معرفت انسان، «حس» است. روشن است که ادراک حسی در افراد متفاوت، زمان های متفاوت، مکان های متفاوت و به طور کلی، در شرایط متفاوت در نوسان است و حقیقت ثابت و یکنواختی را نشان نمی دهد. به همین دلیل، آن ها به حقیقت ثابت و لایتغیری پای بند نبودند و انسان را تابع حقیقت نمی دانستند، بلکه حقیقت را تابع انسان می دانستند.^۲

این ادعا که انسان معیار حقیقت است، مبنای فلسفی مناسبی برای اثبات حقانیت ادعای هر چند باطلی بود که موکل در دعاوی حقوقی در دادگاه اقامه می کرد. پروتاگوراس یکی از چهره های سوفسطایی است. او کتابی نوشته است به نام حقیقت، که از محتوای آن چندان چیزی باقی نمانده است. آنچه از آن باقی مانده، این است که «آدمی مقیاس همه چیز است؛ مقیاس هستی آنچه هست و چگونه است و مقیاس نیستی آنچه نیست و چگونه نیست.»^۳ این عبارت، محوریت انسان را در حوزه معرفت و شناخت نشان می دهد. البته، می توان در این نکته بحث کرد که آیا منظور پروتاگوراس از انسان، انسان شخصی است یا نوعی؟

1- Humanism

۲- ر.ک: دبلیو کی سی گاتری ، تاریخ فلسفه یونان (ترجمه: حسن فتحی) چاپ اول (تهران: فکر روز، ۱۳۷۵) ج ۱۱-۱۰

۳- افلاطون ، دوره آثار، (ترجمه: محمدحسن لطفی) چاپ دوم (تهران : خوارزمی، ۱۳۷۶) ج ۳ ، ص: ۱۳۷۷

۱-۲. واکنش به سوفسطاییان؛ سقراط، افلاطون و ارسطو:

روشن است که این ادعای انسان‌مدارانه، مجوز شکاکیت بود و فضای آرام و معتدل جزم‌اندیشی را تهدید می‌کرد. از این‌رو، با عکس‌العمل ساکنان سرزمین هموار جزمیت روبه‌رو گردید و در معرض نقد و طرد قرار گرفت. سقراط به مبارزه با این موج برخاست و افلاطون و ارسطو با پیگیری جدی راهی که سقراط در پیش گرفته بود، این موج را مهار کردند و مسیر حکمت و معرفت را از رویارویی با شکاکیت و نسبییت نجات دادند. تأکید سوفسطاییان بر انسان و معیار قراردادن او در عرصه معرفت، پیش از این‌که به رشد و بلوغ و کمال برسد، در مواجهه با جبهه مخالف شکست خورد و با ظهور سقراط و افلاطون و ارسطو دچار وقفه‌ای طولانی شد. از سوی دیگر، انسان از زاویه‌ای دیگر، یعنی در بعد اخلاقی در تعلیمات سقراط مورد اهتمام قرار گرفت. سقراط بر خودشناسی تأکید و به مردم توصیه می‌کرد که باید خود حقیقی یعنی روح را بشناسند. سخن سقراط این بود که «جان‌شناسی بر جهان‌شناسی مقدم است»، از این‌روست که برخی سقراط را پدر معنوی اگزیستانسیالیسم می‌دانند. آموزه معروف او: «خودت باش»، به خوبی بر این نکته دلالت می‌کند.^۱ اما تأکید سقراط بر خودشناسی، به محوریت انسان منجر نشده است؛ زیرا او بر انسانیتی تأکید می‌کرد که مخلوق و مأمور خدا بود و یکی از فضیلت‌های او خداپرستی بود. انسان‌گرایی سقراطی، قرابت زیادی با تعلیمات اسلامی در باب معرفت نفس و مراقبت از آن دارد. در اسلام نیز راه وصول به سعادت انسان بندگی است و بر کرامت بلند انسانی، که عبد صالح خداست، تأکید شده است. بنابراین، تأکید بر استعمال واژه «انسان‌مداری سقراطی» یا «انسان‌مداری اسلامی» همراه با نوعی کج‌سلیقگی است.

در نظر برخی متفکران،^۲ افلاطون و به ویژه ارسطو با تأسیس متافیزیک راهی را در پیش گرفتند که موجب ظهور انسان‌مداری شده؛ زیرا آن‌ها بودند که خواستند وجود و موجودات را به نحو مفهومی و ذهنی بشناسند و بفهمند. هایدگر صاحب این نظریه، معتقد است که انسان با فاصله گرفتن و دور شدن از حقیقت وجود و در غیاب آن، چاره‌ای ندارد جز این‌که به واسطه مفاهیم ذهنی به فهم آن بپردازد. از همین جاست که مایه‌های اولیه اصالت موضوعیت نفسانی^۳

۱- دلبیو کی سری گاتری، سقراط (ترجمه حسن فتحی) چاپ اول (تهران، فکر روز، ۱۳۷۶) ص: ۲۶-۹۰

2- Martin Heidegger, "Letter on Humanism" in from modernism to the Postmodernism, ed. Lawrence cahoone, Blackwell Pub - lishersInc, Oxford, 1996, PP: 275-8.

3- Subjectivism

که مظهري از انسان‌مداري است، شكل مي‌گيرد. ولى ارائه چنين تفسيرى از افلاطون و ارسطو
بيش از حدّ فرضى و خيالى است؛ چرا كه انسان واقعا موجودى است كه مي‌تواند به نحو
مفهومی بينديشد، هرچند كه داراي ابعاد و استعدادها و ظرفيت‌هاى ديگرى نيز هست ، اما
وجود آن ظرفيت‌ها نمى‌تواند مجوّزى براى انكار قدرت ذهنى و مفهومی انسان در شناخت
حقايق باشد. اساسا هرگونه اثبات و انكارى حتى، انكار توانايى ذهنى انسان، خود دليل بر اين
توانايى ذهنى اوست. به كارگيرى اين توانايى در انسان، با جنبه‌هاى ديگر وجودى او منافاتى
ندارد و نمى‌توان گفت كه استعمال قدرت ذهنى در شناخت اشيا، ملازم با تباهى ساير
جنبه‌هاى وجود انسان و ذهن‌مدارى و خود بنياداندیشى است.

۱-۱-۳. فلسفه جديد غرب و احياى انسان‌مدارى؛ بيكن و دكارت:

پس از سوفسطايبان در تاريخ فلسفه غرب، جز در آغاز دوران جديد، نشانه‌هاى قابل
توجهى از انسان‌مدارى ديده نمى‌شود. پس از عصرنوزايى در اروپا، فلسفه غرب با تحولى روبه‌رو
شد كه موجب تغيير مسير و تقسيم آن به فلسفه جديد و قديم گرديد. براى تصوير اين تحوّل و
جاىگاهى كه انسان در فلسفه جديد يافته است، لازم است كمى عقب‌تر رفته، به فضاى فكرى و
فرهنگى حاكم بر آستانه اين تحوّل به صورت گذرا نظرى بيّفكنيم.

در اواخر قرون وسطا، يعنى در قرن سيزدهم، اندیشه‌هاى فلسفى ارسطو به وسيله توماس
آكوپناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵) به صورت جدّى و فراگير مطرح گشت. اما سلطه نظر ارسطويى بر
حوزه اندیشه غربى، مدت زيادى طول نكشيد؛ چرا كه در قرن بعد، يعنى قرن چهاردهم، به
وسيله ويليام اكام (۱۳۴۷-۱۲۸۵) مورد چالش جدّى قرار گرفت. اكام با اعتماد تمام عيار به
حسّ، آنچه را كه حس، با واسطه يا بى‌واسطه، از درك آن عاجز بود، از حيث نظرى بى‌ارزش
شمرد. از اين‌رو، موجوداتى كه حس از درك آن‌ها عاجز بود، مانند كليات و حتى وجود خدا،
غيرقابل اثبات تلقّى شدند و براى اعتقاد به وجود خدا چيزى جز پشتوانه اعتقادى و دينى
محض باقى نمانده بود.^۱ بدين ترتيب، با مساعى اكام، دو ويژگى فلسفه قرون وسطا، يعنى
استفاده از عقل محض و خادم بودن فلسفه براى الهيات، مورد ترديد جدّى قرار گرفت.

۱- ديويديلاسكم، تاريخ فلسفه غرب (ترجمه: محمدسعيد حنايى كاشانى) (تهران: قصيده، ۱۳۸۰) ج ۲، ص ۱۹۳-۱۷۸ /
فرمانتل آن ماري، عصر اعتقاد / فلاسفه قرون وسطا (ترجمه: احمد كريمي) چاپ اول (تهران: اميركبير، ۱۳۴۵) ص: ۲۴۵-۲۳۱.

موضع تجربی اُکام، یک موضع خام بود که چندی بعد، فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱)، که پیامبر علوم جدید نام گرفته است، این نظریه تجربی مسلک را تکمیل نمود. وی در کتاب مهم خود تحت عنوان ارغنون نو، منطق تجربی را برای توسعه و پیشبرد علم پی‌ریزی کرد. در نظر بیکن، اگر علم از قید و بند روش‌ها و دیدگاه‌های سنتی آزاد شود، پیشرفت شکوهمندی خواهد داشت. حاصل این پیشرفت، سلطه و حکومت انسان بر طبیعت و مهار طبیعت در جهت استفاده انسان‌ها از آن خواهد بود. در نظر بیکن هدف و غایت علم، رفاه زندگی بشر است. بدین ترتیب، انسان‌مداری هسته اصلی علم‌خواهی بیکن را تشکیل می‌دهد. بیکن با تقسیم بت‌ها (تصورات باطل) به بت‌های قبيله‌ای، غار، بازاری و نمایشی، قیاس را از نوع بت‌های نمایشی دانسته و آن را نفی می‌کند و منبع صحیح معرفت را استقرار و تجربه می‌شمارد.^۱ بر این اساس، استدلال قیاسی، که در فلسفه رایج قرون وسطا از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود، با تلاش‌های بیکن اعتبار خود را از دست داد.

از سوی دیگر، جریان شکاکیت نیز مشکل دیگری را نسبت به آموزه‌های معرفتی و فلسفی قرون وسطا مطرح کرد. عنصر برجسته شکاکیت در این دوران، مونتینی (۱۵۹۲-۱۵۳۳) بود. تنها آموزه‌ای که در واقع از مونتینی می‌توان آموخت، «هنر نیاموختن» است. وی حکمت را ورزش توان‌فرسای ذهن برای تحصیل این عادت اکتسابی «حکم نکردن» می‌دانست و معتقد بود که من فقط می‌توانم یک نظر را تأییدکنم ولی نمی‌توانم آن را انتخاب نمایم.

مونتینی در مقام عمل محافظه‌کار بود و بر آن بود که اگر دینی وجود دارد، نباید آن را تغییر داد؛ زیرا نمی‌توان آموزه‌های هیچ دینی را اثبات نمود. بدین روی نمی‌توان اثبات کرد که دینی برتر از دین دیگر است. از این‌رو، باید به حداقل اکتفا نمود و دین موجود را محترم دانست. همچنین در حوزه سیاست هیچ چیز خطرناک‌تر از آن نیست که به یک نظام سیاسی، که روزی پا گرفته است، دست بزنیم؛ زیرا از کجا معلوم است نظام بعدی بهتر از نظام فعلی باشد؟ دنیا بر اساس عادت و سنت زنده است و ما نباید آن‌ها را روی آرای شخصی خود، که فقط نمودار اخلاق و یا حداکثر مولود پیش‌داوری‌های ناشی از محیط خود ماست، بر هم بزنیم؛ زیرا یک ذهن طبیعی سالم هرگز به آرای خویش اطمینان کامل ندارد و به همین دلیل، شک

۱- فاطمه زیباکلام، سیر اندیشه فلسفی در غرب (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۷) ص: ۹۳-۹۱.

بارزترین نشانه حکمت است.^۱

بدین ترتیب، فلسفه اروپایی در پایان قرون وسطا میراث‌دار آشفته‌گی و نابسامانی عجیبی شد؛ از آن جایگاه بلند و رفیع خود سقوط کرد و با بحرانی جدی مواجه گردید. عصر، عصر نوسازی و نوزایی و تجدید حیات فرهنگی غرب بود، اما فلسفه، این بنیان فرهنگ و اندیشه همچون کشتی پهلو شکسته‌ای بود در دریای پرتلاطم شکاکیت، کسی جرأت سوار شدن و تکیه زدن بر آن و راندن آن را نداشت. نه علم پایگاه مستحکمی داشت، نه کلام و الهیات از پشتوانه قابل اعتمادی برخوردار بود. در همین زمان، رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) از فرانسه ظهور کرد. دکارت یک ریاضی‌دان بود. وی شیفته یقین ریاضی بود. وی از یک‌سو، تحت تأثیر انسان‌مداری فرهنگی ادبی نهضت عصرنوزایی، دغدغه انسانیت و رفاه و آسایش آن را در سر داشت و از سوی دیگر، فارغ‌التحصیل مدرسه دینی یسوعی بود. از این‌رو، دغدغه دینی هم داشت. آن شیفته‌گی به یقین ریاضی و این دغدغه‌های دینی انسانی، دکارت را وادار به جبهه‌گیری علیه شکاکیت و مبارزه با آن و بنیان‌گذاری یقین و اطمینان کرد. وی به دلیل متزلزل شدن اندیشه‌های فلسفی و دینی قرون وسطا نمی‌توانست درستی و اعتبار اندیشه را به عقل فلسفی ارسطویی یا آموزه‌های دینی مستند سازد. از سوی دیگر، تجربه مسلکی اکام و نیز بیکن به دلیل وجود خطاهای متعدد در حواس بشری و نیز مورد یقین نبودن استقرا، قابل اعتماد نبود. از این‌رو، دکارت تکیه‌گاهی پیدا نکرده بود تا بتواند با استناد و اتکا به آن، با شکاکیت مبارزه نموده و درستی معرفت بشر را تضمین و به آن اعتبار بخشد. نه خدا، نه دین، نه عقل، نه حس و نه استقرا هیچ‌یک نمی‌توانستند منبع قابل اعتمادی برای معرفت بشر باشند. دکارت درصدد برآمد تا فلسفه‌ای را پی‌ریزی کند که به هیچ‌یک از امور مزبور (یعنی دین مسیحیت، عقل ارسطویی، حواس و یلیام اکام و استقرای بیکن) مستند نباشد؛ زیرا استناد به آن‌ها را مقرون به اشکالات مختلف می‌دانست. راه حل دکارت در حل این مسأله این بود که انسان باید بنیاد معرفت خویش را در درون خود جست‌وجو نماید و دریافته‌های درونی خود را مبنای کاخ معرفت قرار دهد.

دکارت برای این که شک را به کلی و در همه مظاهر آن درمان کند، ابتدا آن را به صورت

۱- اتین ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب (ترجمه: احمد احمدی) (تهران: حکمت، ۱۳۵۷) ص: ۱۲۵-۱۲۴